

تجزیه و تحلیل

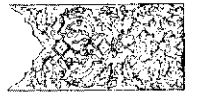
خطبه ع

نهج البلاغه از نظر علوم عربی

دکتر اباندر عیاجی
عضو هیات علمی
دانشگاه آزاد تهران جنوب

امیر مؤمنان (ع) این خطبه را پس از پیروزی بر خوارج ایراد فرمودند که در آن، مردم را برای جنگ با شامیان آماده می‌سازد و کسانی را که از جنگ دوری می‌کنند، سرزنش و نصیحت می‌کند.

متن خطبه



أَفَ لَكُمْ، لَقَدْ سَمِعْتُ عَتَابَكُمْ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا وَبِالدُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا، إِذَا دَعَوْتُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدَوْتُمْ دَارَتِ أَعْيُنُكُمْ، كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ، يَرْتَجِعُ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعْمَهُونَ وَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ فَانْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِسِ اللَّيَالِي وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنِ يَمَالِ بَكُمْ، وَلَا زَوَافِرٍ عَزَّ يَفْتَقِرُ إِلَيْكُمْ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٌ ضَلَّ رِعَاتُهَا فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ، لَيْسَ - لَعَمْرُ اللَّهِ - سَعْرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ، تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ وَتَنْقُصُ أَطْرُقَكُمْ فَلَا تَمْتَعْضُونَ، لَا يَنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ. غَلَبَ وَاللَّهِ الْمُتَخَذِلُونَ، وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لِأُظَنُّ بِكُمْ لَوْ حَمَسَ الْوَعْيُ ' وَاسْتَحْرَ الْمَوْتَ، قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ، وَاللَّهِ إِنْ أَمْرًا يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرِقُ لَحْمَهُ وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ وَيَفْرِي جِلْدَهُ لِعَظِيمِ عَجْزِهِ ضَعِيفٌ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ، أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ، فَأَمَّا أَنَا - فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ وَأَعْطِي ذَلِكَ - ضَرِبُ بِالْمَشْرِفَةِ تَغْيِيرُ مَنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَتَطْيِيعُ السَّوَاعِدِ وَالْأَقْدَامِ، وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ.

معنی و شرح واژه‌ها

أَفَ: اسم فعل به معنی اترضهر: اسم فعل مضارع به معنای «ناراحت می شوم». این اسم فعل در آیاتی چند به کار رفته است؛ مانند (فلاتقل لهما أف - انبیا، ۶۷).

سَمِعْتُ: ملئت: دل‌تنگ شدم، خسته شدم. مضارع این فعل نیز در قرآن به کار رفته است (لایسثم الانسان من دعاء الخیر - فصلت، ۴۹).

العتاب: اللوم: سرزنش کردن، مصدر فعل عاتب

الغمرة: الشدة، الضلالة التي تغمر صاحبها: شدت، آن گمراهی که شخص گمراه را در خود فرو می برد. این لفظ در قرآن نیز به همین معنی آمده است (قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ - ذاریات، ۱۱).

الذُّهُولُ: الغياب عن الرشد: غفلت و درماندگی. مصدر فعل ذَهَلَ - در قرآن کریم فعل مضارع این مصدر آمده است (یوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت - حج، ۲).

السُّكْرَةُ: مصدر مرة من السكر ضدَّ الصَّحْوِ و سكرة الموت شدتة و غشیتة: مستی ضد هوشیاری. در قرآن همین معنی نیز آمده است (لعمرك إنهم لفي سكرتهم يعمهون - الحجر، ۷۲). يَرْتَجِعُ: يَغْلِقُ: بسته می شود. فعل مضارع مجهول. رَجَعَ - الباب: أغلقه: درب را بست.

تَعْمَهُونَ: تترددون فی الضلال: در گمراهی درجا می زنید. فعل مضارع از عمه - همین معنی نیز در قرآن آمده است (ونذركم في طفيانهم يعمهون - أنعام، ۱۱۰).

مَالُوسَةٌ: اسم مفعول من ألس - فلان: اختلط عقله: دیوانه شد.

سَجِسِ اللَّيَالِي: أبدأ، مَدَى الدهر در اصل از سَجِسِ - الماء، تَغْيِيرٌ وَ تَكْدِيرٌ: آب تغییر پیدا کرده و کدر شد. پس معنی این اصطلاح چنین است: مادامی که شب تاریک است.

يَمَالُ: فعل مجهول از مال - الی المكان: عدل الیه: به سوی آن رفت. فعل مضارع معلوم این فعل در قرآن آمده است (فلا تمیلوا کلَّ المیل - نساء، ۱۲۹).

زَوَافِرُ: جمع مکسر زافرة، و زوافر الرجل: أنصاره و عشیرته: یاران و قوم خویش.

رُعَاةٌ: جمع مکسر راعی: چوپانان. در اصل رُعَاةٌ بر وزن فَعَلَةٌ بوده که یای آن به الف تبدیل شده است: اسم فاعل از رعى -.

السَّعْرُ: مصدر فعل سَعَرَ - الحرب: هَيَّجَهَا: آن را برافروخت. این واژه در این خطبه به معنی اسم فاعل به کار رفته است؛ مانند زید عدل. ضمناً احتمال دارد، کلمه‌ی سَعَرَ، اسم جمع ساعر باشد؛ مانند: صَحَّب، صاحب.

تُكَادُونَ: تُخَدَعُونَ وَ يَمَكُرُ بِكُمْ: فریفته می شوید، گول می خورید. فعل مجهول کاد -: فریب داد. این فعل در قرآن به همین معنی آمده است (إنهم يكيدون كيدا - طارق، ۱۵).

تَمْتَعْضُونَ: تَغْضِبُونَ: خشمگین می شوید.

ترجمه‌ی خطبه

من از شما دلتنگم. واقعاً از سرزنش شما به تنگ آمده‌ام. آیا به جای آخرت به دنیا، و به جای عزت به خواری رضایت داده‌اید؟ هنگامی که شما را برای جهاد با دشمنانتان فرا می‌خوانم، طوری گیج و مبهوت می‌شوید که گویی در حال احتضارید و از شدت درماندگی مست هستید. سخنانم برای شما نامفهوم می‌شوند و در حیرت فرو می‌روید؛ مثل این که عقلتان عیب پیدا کرده است که چیزی نمی‌فهمید. من دیگر به شما اعتماد نخواهم کرد و شما را تکیه‌گاه خود برای حمله به دشمن قرار نخواهم داد.

اصلاً شما یاورانی نیستید که من به شما احساس نیاز پیدا کنم. همچون شترانی هستید که چراننده‌های خود را گم کرده‌اند. و هرگاه به طرفی جمع شوند، به طرف دیگری پراکنده می‌گردند. به خدا سوگند، شما چه بد آتش آفرزان جنگ هستید. به شما نیرنگ می‌زنند، ولی مقابله به مثل نمی‌کنید. سرزمین‌های شما را تصرف می‌کنند و شما ناراحت نمی‌شوید. آنان مراقب شما هستند ولی شما در خواب غفلت هستید.

به خدا قسم کسانی که همدیگر را یاری نکنند، مغلوب می‌شوند. به خدا سوگند، من یقین دارم که اگر آتش جنگ شعله‌ور شود و کشتار به غایت برسد، از پسر ابوطالب همانند جدا شدن سر از بدن، فاصله می‌گیرید. به خدا قسم، کسی که دشمن را بر جان خود مسلط گرداند که گوشتش را تا استخوان بخورد و استخوانش را خرد کند و پوستش را ببرد، چه بسیار ناتوان و بزدلی است.

تو اگر می‌خواهی این گونه باش، ولی من به خدا قسم پیش از این که به دشمن فرصت چنین اعمالی بدهم، با شمشیر یمنی خود چنان او را می‌زنم که ریزه استخوان‌های کاسه سرش در هوا پراکنده شوند و دست و پاهایش از تنش جدا گردند. و خداوند آنچه خواهد، همان کند.

سَاهُون: اسم فاعل از فعل **سَهَا** - **عَنِ الشَّى**: غفلت عنه: از آن غافل ماند. این واژه در قرآن نیز استعمال شده است. (فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون - ماعون، ۵).

الْمُتَخَذِلُونَ: الذین لا یبصر أحدھم الآخر: کسانی که به هم کمک نمی‌کنند. اسم فاعل باب تفاعل از فعل **حَدَلَ** - **فَلَاناً**: **تَخَلَّى** عن عونہ و نصرته: کمک و یاری را از او دریغ کرد. **أیم**: مخفف **ایمن**: تخفیف شده از **ایمن**، کلمه‌ی **ایمن** نیز جمع مکسر **یمین** است.

حِمْس - **الشَّرْأُ الوُغَى**: اشتد: شریا جنگ شدت پیدا کرد. **الوُغَى**: اختلاط الأصوات و أطلق علی الحرب لما فیها من اختلاط الأصوات: همهمه، سروصدا. این کلمه به جنگ گفته شده است، به خاطر این که در جنگ سروصدا و همهمه به پا می‌شود. **استحَر**: صار حاراً أو شدیداً: گرمی و شدت پیدا کرد. **استحَر القتل**: جنگ شدت یافت.

انفِج: انفج: باز شد. **انفِج بین الشیثین**: میان دو چیز فاصله افتاد. **یَبْرُق اللحم**: یا کله و لم یبق علی العظم شیئاً. آن را می‌خورد و روی استخوان گوشتی بر جای نمی‌نهد. **یَهْشِم**: یکسر، می‌شکند، خرد می‌کند. به چیزهای خرد شده، هشیم می‌گویند. این لفظ در قرآن نیز به کار رفته است. **(فاصبح هشیماً تذروه الریح - کهف، ۴۵)**.

یفری الشئی: یقطعه و یشقه: پاره می‌کند، می‌درد. **جوانع**: الأضلاع الّتی تحت الترائب: دنده‌های سینه. جمع مکسر **مفرد آن جانحة**: دنده‌ی سینه.

المشرقیة: السیوف المنسوبة الی مشارف الیمین: شمشیرهای منسوب به شهرهای اطراف کشور یمین. این نوع شمشیرها به تیزی و برزیدگی شهرت یادداشتند.

فراش: المراد بها فی هذه الخطبة العظام الرقیقة الّتی تلی القحف: معنی آن در این خطبه، استخوان‌های نازک که زیر استخوان کاسه سر نهفته است. این کلمه اسم جنس است و واحد آن **فراشة**.

الهام: الرؤوس: سرها. اسم جنس و واحد آن **هامة**. **تطیح**: تسقط: می‌اندازد.

ترکیب خطبه

* أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَمَّتُ عَتَابِكُمْ

«أَفْ»: اسم فعل، محلاً مرفوع، مبتدا. فاعل آن (انا) جانشین خبر. «لکم»: جار و مجرور، متعلق به «أَفْ». «لقد»: لام موطنه برای قسم. «قد»: حرف تحقیق. «سممت»: فعل و فاعل. «عتابکم»: مفعول به. «کم»: مضاف الیه.

* أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا، وَبِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا

«أ»: حرف استفهام. «رضیتم»: فعل و فاعل. «بالحیاء»: جار و مجرور، متعلق به (رضیتم). «الدنیا»: صفت برای (حیاء) تقدیراً مجرور. «من الآخرة»: جار و مجرور متعلق به (رضیتم). «عوضاً»: تمییز منصوب: «و» حرف عطف. «بالذل»: جار و مجرور متعلق به (رضیتم). «من العز»: جار و مجرور، متعلق به (رضیتم). «خلفاً»: تمییز منصوب.

* إِذَا دَعَوْتَكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ

«إذا»: ظرف مفعول فیهِ، محلاً منصوب. «دعوتکم»: فعل و فاعل. «کم»: مفعول به، محلاً منصوب جمله (دعوتکم): مضاف الیه محلاً مجرور. «الی جهاد»: جار و مجرور، متعلق به (دعوتکم): «عدوکم»: مضاف الیه مجرور. «کم»: مضاف الیه، محلاً مجرور. «دارت»: فعل ماضی. «اعینکم»: فاعل مرفوع. «کم»: مضاف الیه، محلاً مجرور.

* كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ مِنْ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ

«كأن»: از حروف مشبیهه بالفعل. «کم»: اسم كأن. «من الموت»: جار و مجرور، متعلق به، حال از غمرة. «فی غمرة»: جار و مجرور، متعلق به کائون، خبر برای كأن. «و»: حرف عطف. «من الذهول»: جار و مجرور، متعلق به کائنة، حال از سكرة. «فی سكرة»: جار و مجرور متعلق به کائون، معطوف بر ما قبل.

* يَرْتَجِعْ عَلَيْكُمْ حِوَارِي قَتَعْمَهُونَ.

یرتج: فعل مضارع مرفوع. «علیکم»: جار و مجرور، متعلق

به يرتج. «حواری»: نایب فاعل، تقدیراً مرفوع. «ی»: مضاف الیه، محلاً مجرور. «ف»: حرف عطف. «تعمهون»: فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون. «و»: فاعل، محلاً مرفوع.

* مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسٍ اللَّيَالِي.

«ما»: مشبیهه به لیس. «انتم»: اسم ما، محلاً مرفوع. «لی»: جار و مجرور، متعلق به ثقة. «ب»: حرف جر، زائد. «ثقة»: خبر ما، مجرور لفظاً، منصوب محلاً. «سجیس»: مفعول فیهِ منصوب. «الیالی»: مضاف الیه، تقدیراً مجرور.

* مَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يَمَالُ بِكُمْ وَلَا زَوَافِرٍ عَزَّ يُفْتَقِرُ إِلَيْكُمْ.

«ما»: حرف مشبیهه به لیس. «انتم»: اسم ما، محلاً مرفوع. «ب»: حرف جر، زائد. «رکن»: خبر ما، مجرور لفظاً، منصوب محلاً. «یمال»: فعل مضارع مرفوع. «بکم»: جار و مجرور شبه جمله، نایب فاعل، محلاً مرفوع. «و»: حرف عطف. «زوافر»: معطوف به رکن، مجرور، یا منصوب به فتحة؛ زیرا که رکن منصوب تقدیراً است. «عز»: مضاف الیه، مجرور.

* مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٌ ضَلَّ رِعَاتَهَا

«ما»: نایفه مهمله. «انتم»: مبتدا، محلاً مرفوع. «الا»: ادات حصر. «کابل»: جار و مجرور متعلق به کائون، خبر. «ضل»: فعل ماضی. «رعاتها»: فاعل مرفوع: «نها»: مضاف الیه، مجرور محلاً. جمله ی ضل رعاتها محلاً مجرور نعمت برای ایل.

* فَكَلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبِ انْتَشَرَتْ مِنْ آخِرِ

«ف»: حرف عطف. «كلما»: اسم شرط غیر جازم، مفعول فیهِ منصوب. «جمعت»: فعل ماضی مبنی بفتح. نایب فاعل آن (هی) به ایل برمی گردد. «من جانب»: جار و مجرور متعلق به جمعت. «انتشرت»: فعل ماضی. فاعل آن هی. «من آخر»: جار و مجرور متعلق به انتشرت.

* لَيْسَ لَعَمْرُ اللَّهِ - سَعَرَ نَارَ الْحَرْبِ أَنْتُمْ.

«لام»: جواب قسم. «لینس»: از افعال ذم. «ل»: برای ابتدا. «عمر»: مبتدا مرفوع. «الله»: مضاف الیه مجرور و خبر مبتدای محذوف در تقدیر (قسمی) است. «سعر»: فاعل فعل ذم، مرفوع. «نار»: مضاف الیه مجرور. «الحرب»: مضاف الیه مجرور. «انتم»:

مخصوص به ذم، خبر برای مبتدای مخدوف در تقدیر هم اتم.

* تَكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ وَ تَنْقُصُونَ اطْرَافَكُمْ فَلَا تَمْتَعْضُونَ

«تکادون»: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون. «و»: نایب فاعل

مرفوع محلاً. «و»: حرف عطف. «لا»: حرف نفی. «تکیدون»:

فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون «و» فاعل محلاً مرفوع. «و»: حرف

عطف. «تنتقص»: فعل مضارع مرفوع. نایب فاعل مرفوع. «کم»:

مضاف الیه محلاً مجرور. «ف»: حرف عطف. «تمتعضون»:

فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون و فاعل محلاً مرفوع.

* لَا يَنَامُ عَنْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ

«لا»: حرف نفی. «ینام»: فعل مضارع مرفوع. «عنکم»: جار

و مجرور، شبه جمله، نایب فاعل. «و»: حالیه. «انتم»: مبتدا،

محلاً مرفوع. «فی غفلة»: جار و مجرور متعلق به کاتنین، حال

مقدم از ضمیر ساهون. «ساهون»: خبر مرفوع به واو.

* غَلِبَ وَ اللَّهُ الْمَتَخَاذِلُونَ

«غلب»: فعل ماضی مبنی بر فتح. «والله»: جار و مجرور

متعلق بـ اقسیم. «المتخاذلون»: فاعل مرفوع به واو.

* وَ اِيْمَ اللّٰهِ اِنِّيْ لَأَظُنُّ بِكُمْ اَنْ لَوْ حَمَسَ الْوَعْيُ وَ اسْتَحْرَّ الْمَوْتُ

«و»: حرف استثناف. «ایم»: مبتدای مرفوع. «الله»: مضاف

الیه مجرور و خبر مبتدای مخدوف و جیباً قسمی. «ان»: از

حروف مشبیه بالفعل. «ی»: اسم آن محلاً منصوب. «ل»: از

مزحلقة. «اظن»: از افعال قلوب، مضارع مرفوع. فاعل آن انا و

جمله ی اظن، محلاً مرفوع خبر (ان). «بکم»: جار و مجرور

متعلق به اظن. «ان» مخففه از (ان). اسم آن ضمیر شأن. «لو»:

حرف شرط غیر جازم. «حمس»: فعل ماضی مبنی بر فتح.

«الوعی»: فاعل تقدیراً مرفوع. «و»: حرف عطف. «استحّر»: فعل

ماضی مبنی بر فتح. «الموت»: فاعل مرفوع. جمله ی شرط و

جواب آن به جای دو مفعول (اظن) است.

* قَدْ اَنْفَرَجْتُمْ عَنْ اَبْنِ اَبِي طَالِبٍ اَنْفِرَاجَ الرَّاسِ

«قد»: حرف تحقیق. «انفرجتم»: فعل ماضی و فاعل. «عن

ابن»: جار و مجرور متعلق به انفرجتم. «ابی»: مضاف الیه

مجرور به یاء. «طالب»: مضاف الیه مجرور. «انفراج»: مفعول

مطلق منصوب. «الرأس»: مضاف الیه مجرور.

* وَ اللّٰهُ اِنْ اَمْرًا يُمْكِنُ عَدُوُّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْزِقُ لِحْمَهُ

«والله»: جار و مجرور متعلق به اقسام مقرر. «ان»: از حروف

مشبیه بالفعل: «امرء»: اسم ان منصوب. «یمكن»: فعل مضارع

مرفوع. فاعل آن هو. «عدو»: مفعول به منصوب. «ه»: مضاف

الیه، محلاً مجرور. «من نفس»: جار و مجرور متعلق به (یمكن).

«ه»: مضاف الیه، محلاً مجرور. جمله ی یمكن... محلاً منصوب

نعت برای امرء. «یعرق»: فعل مضارع مرفوع. فاعل آن هو، «لحمه»:

مفعول به منصوب. «ه»: مضاف الیه. جمله ی یعرق... حالیه از

عدو، محلاً منصوب.

* وَ يَهْشِمُ عَظْمَهُ وَ يَفْرِي جِلْدَهُ لِعَظِيمِ عَجْزِهِ

«و»: حرف عطف. «یهشم»: فعل مضارع مرفوع. فاعل آن

هو. «عظمه»: مفعول به منصوب. «ه»: مضاف الیه محلاً

منصوب. «و»: حرف عطف. «یفری»: فعل مضارع، تقدیراً

مرفوع. فاعل آن هو. «جلده»: مفعول به منصوب. «ه»:

مضاف الیه محلاً منصوب. دو جمله ی یهشم عظمه و یفری

جلده، محلاً منصوب معطوف به جمله ی حالیه قبل. «ل»:

مزحلقة بر تأکید. «عظیم»: خبر آن، مرفوع. «عجزه»: فاعل شبه

فعل (عظیم)، مرفوع. «ه»: مضاف الیه محلاً منصوب.

* ضَعِيفٌ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ

«ضعیف»: خبر دوم مرفوع. «ما»: موصول، محلاً مرفوع

برای شبه فعل (ضعیف). «ضمت»: فعل مجهول ماضی مبنی بر

فتح. «علیه»: جار و مجرور متعلق به ضمت. «جوانح»: نایب

فاعل مرفوع. «صدره»: مضاف الیه مجرور. «ه»: مضاف الیه

محلاً مجرور.

* اَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ اِنْ شِئْتَ

«انت»: مبتدا محلاً مرفوع. «فاء»: در جواب اما، مخدوف.

«کن»: فعل ناقص امر. اسم آن (انت)، مستتر، «ذلک»: خبر

کان، محلاً منصوب. کل جمله (کن ذلک)، خبر محلاً مرفوع.

«ان»: از ادوات شرط. «شئت»: فعل ماضی مبنی محلاً مجزوم.

«ت»: فاعل محلاً مرفوع، جواب شرط مخدوف

* فَمَا أَنَا - فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ - ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفِيَّةِ

«فاء»: حرف عطف. «أما»: حرف شرط و تفصیل. «أنا»: مبتدای محلاً مرفوع. «فاء»: حرف جواب. «والله»: جار و مجرور، متعلق به (أقسم) مقدر. «دون»: مفعول فيه منصوب. «أن»: حرف نصب. «أعطى»: فعل مضارع منصوب. فاعل آن انا مستتر، مصدر مؤول أن اعطى، محلاً مجرور. «ذلك»: مفعول به محلاً منصوب. مفعول دوم اعطى، محذوف در اصل اعطيهم. «ضرب»: خبر مرفوع: «بالمشرفية»: جار و مجرور متعلق به ضرب.

* تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَ تَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَ الْأَقْدَامُ

«تطير»: فعل مضارع مرفوع. «منه»: جار و مجرور متعلق به تطير. «فراش»: فاعل مرفوع. «الهام»: مضاف الیه مجرور. جمله ی تطير منه... محلاً مرفوع، نعت برای ضرب. «و»: حرف عطف. «تطيح»: فعل مضارع مرفوع. «السواعد»: فاعل مرفوع. «و»: حرف عطف. «الأقدام»: معطوف به السواعد، مرفوع.

* وَ يَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ

«و»: حرف استئناف. «يفعل»: فعل مضارع مرفوع. «الله»: فاعل مرفوع. «بعد»: مفعول فيه منصوب. «ذلك»: مضاف الیه محلاً مجرور. «ما»: اسم موصول، مفعول به، محلاً منصوب. «يشاء»: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمير مستتر هو.

بعضی نکات بلاغی

* در عبارت «أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة عوضاً»، دو کنایه از موصوف وجود دارد. زیرا مراد از «حياة الدنيا» غم و شادی زیربار ذلت و مراد از «الآخرة» لطف ها و نعمت های جاویدان خداوند است. در این عبارت، صنعت طباق وجود دارد، زیرا دنیا و آخرت در مقابل هم آمده اند. همچنین، در این عبارت ایجاز حذف موصوف به خاطر معلوم بودنش، وجود دارد؛ زیرا آخرت، صفت برای حیات است که در اصل چنین باشد: «الحياة الآخرة». لازم به یادآوری است، استفهام در این جمله در معنی اصلی خود که طلب فهم باشد، نیامده است، بلکه برای توییح و سرزنش

آمده است.

* در عبارت «و بالذلل من العزّ خلفاً» نیز صنعت طباق وجود دارد، زیرا میان «ذلّ و عزّ» تضاد موجود است. همچنین، در عبارت های فوق صنعت «لف و نشر مرتب» وجود دارد، زیرا «ذلّ» مناسب «دنیا» و «عزّ» مناسب «آخرة» است.

* عبارت «دارت أعینکم» کنایه است، زیرا لوازم آن که حالت (سرگردانی و اضطراب) باشد، مراد است.

* در عبارت «كأنكم من الموت في غمرة و الذهول في سكرة»، کلمه های «غمرة» و «سكرة» نکره به قصد تعظیم و تفخیم آمده اند؛ یعنی مراد غمرة و سكرة عظیمتین است. همچنین در این عبارت، تشبیه مرسل مجمل و جمع به کار رفته است، زیرا حضرت وضعیشان را هنگام سرگردانی و اضطراب یک بار به وضعیت شخصی در حال احتضار و باز دیگر به شخصی مسست تشبیه کرده اند که ادات تشبیه مذکور و وجه الشبه محذوف است.

* در عبارت «كأن قلوبكم مألوسة»، حضرت (ع) عقول آنان را در حال عدم درک و فهم فرمایشاتشان، به عقول اشخاص دیوانه و نفهم تشبیه کرده و وجه الشبه در آن حذف شده است. در نتیجه، تشبیه مرسل مجمل است.

* عبارت «فأنتم لا تعقلون»، با توجه به سیاق جمله های قبل و بعد، برای تخصیص حکم آمده است. یعنی نفهمی اختصاص به شما دارد و دشمنان دقیق و از روی مکر و حيله عمل می کنند.

* در عبارت «ما أنتم لي بثقة سجيس الليالي»، جار و مجرور «لی» برای تخصیص مقدم شده است. یعنی شما تنها برای من مورد اطمینان نیستید.

* در عبارت «ما أنتم إلا كابل ضلّ رعائتها»، قصر اضافه از نوع قلب و از باب قصر موصوف بر صفت است. چون آنان ادعای خلاف این معنی را دارند. همچنین، در این عبارت تشبیه مرسل مجمل به کار رفته است، زیرا ادات تشبیه مذکور و وجه الشبه محذوف هستند.

* عبارت «فكلما جمعت من جانب انتشارت من آخر»، دارای ایجاز حذف موصوف است. چون در اصل انتشارت من جانب آخر

* در عبارت «تطير منه فراش الهام و تطيح السواعد و الاقدام»، سجع مطرف وجود دارد، زیرا کلمه های «الهام»، «الاقدام» هم قافیه هستند.

بعضی از نکات نحوی

* هنگامی که فعل مضارع در جواب نفی واقع شود و فاء سببیه سر آن باشد، آن فعل مضارع منصوب می شود؛ مانند: ما انت كسلان فترسب فی الامتحان، ولی گاهی فاء سببیه از این جمله حذف و فعل مضارع مرفوع می شود؛ مانند: ما انت كسلان ترسب فی الامتحان. نحویان در اعراب این جمله ی فعل مضارع نظرات متفاوتی دارند که خلاصه ی آن ها چنین است: اعراب این جمله به سیاق آن بستگی دارد و یا استثنایه یا صفت یا حال می آید. در عبارت «ما انتم برکن یمال بكم و لازافر عز یفتقر الیکم»، جمله های «یمال» و «یفتقر» نمی توانند حال یا صفت واقع شوند؛ زیرا ضمیر رابط ندارند و در نتیجه، استثنایه به حساب می آیند.

* همان طور که می دانید، فعل معلوم هنگامی که مجهول شود، فعل مجهول به مفعول نسبت داده می شود؛ مانند: كتب علی الدرس = كتب الدرس. ولی هنگامی که جمله، مفعول به نداشته باشد، فعل مجهول به کدام کلمه نسبت داده می شود؟ نحویان می گویند فعل مجهول باید به جار و مجرور یا ظرف یا مصدر نسبت داده شود، به شرط این که اسناد مفید باشد. ابن مالک در این مورد می گوید:

و قابل من ظرف أو من مصدر

أو حرف جر بنیابة حر

و لاینوب بعضی هدی إن وجد

فی اللفظ مفعول به و قیدرد

در خطبه، جمله های «یمال بكم»، «یفتقر الیکم» و «ینام عنکم»، جمله هایی هستند که فعل مجهولشان به جار و مجرور نسبت داده شده است، ولی این جار و مجرور چه محلی از اعراب دارد؟ نحویان نظرات مختلفی در این مورد دارند که بهترین آن ها چنین است: جار و مجرور شبه جمله محلاً مرفوع نایب فاعل، و ترکیب خطبه بر طبق این نظر آمده است. (پایان)

بوده و به علت این که موصوف معلوم و مشخص است، برای احتراز از عبث در کلام، حذف شده است. همچنین، در این عبارت صنعت طباق وجود دارد، زیرا معانی جمعّت و انتشارت تضاد دارند.

* جمله های «تکادون و لاتکیدون و تنقص اطرافکم... لاینام عنکم...» خبریه هستند و به قصد توییح و سرزنش به کار برده شده اند.

* در عبارت «غلبَ واللّه المتخاذلون»، فعل ماضی به جای فعل مضارع به کار رفته است (یعنی به جای سیغلب، غلبَ به کار رفته است) تا مغلوب شدن آنان را محقق الوقوع نشان دهد.

همچنین، در این عبارت به جای ضمیر از اسم ظاهر استفاده شده است؛ یعنی عبارت فوق به جای واللّه ستغلبون آمده است. هدف از این عدول به اسم ظاهر این است که علت مغلوب شدن آنان که (تخاذل) باشد، معلوم گردد.

* در عبارت «استحر الموت»، استعاره ی مکنیه وجود دارد؛ زیرا مرگ به آتش تشبیه شده و مشبیه به حذف و لوازم آن «استحر» ذکر گردیده است.

* عبارت «قد انفرجتم... انفراج الرأس»، تشبیه مؤکد مجمل دارد؛ زیرا جداشدن آنان از حضرت به جداشدن سر از بدن که برگشت ناپذیر است، تشبیه شده است. ادات تشبیه و وجه الشبه در آن حذف شده است.

* در عبارت «یعرق لحمه و یهشم عظمه و یفیری جلده»، شخصی مورد حمله قرار گرفته، به حیوان ذبح شده تشبیه شده و مشبه به حذف گردیده است. بنابراین، عبارت مزبور استعاره ی مکنیه دارد و عبارت های «یهشم... و یفیری» برای این استعاره ترشیح به حساب می آید. همچنین، در این عبارت صنعت مراعات نظیر وجود دارد. ضمناً: چون «لحمه»، «عظمه» هم وزن و قافیه هستند، سجع متوازی نیز وجود دارد.

* عبارت «ضعیف ما ضمت علیه جوانح صدره»، دارای کنایه از صفت است، زیرا از این عبارت «ترسو بودن» مراد است. همچنین، عبارت «ما ضمت علیه جوانح صدره» کنایه از موصوف است. زیرا از آن معنی قلب مراد است.